

بررسی نسبت خودگرایی اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی

روح الله شاکری زواردهی*

زینت کیانی**

چکیده

یکی از نگرش‌های مطرح در فلسفه اخلاق، خودگرایی است. این مکتب قائل است که انسان باید به گونه‌ای رفتار کند که بیشترین خیر و منفعت خود را تأمین کند. نظریه خودگرایی در دو دیدگاه خودرایی اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی تبلور پیدا می‌کند. این دو نظریه مذکور از جهاتی دارای اشتراک و از جهاتی دارای تمایز و افتراق می‌باشند. در این مقاله با رویکرد تحلیلی - توصیفی به بررسی خودگرایی اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی و نیز طرح و نقد ادله هر یک پرداخته می‌شود. همچنین استدلال مبتنی بر حب ذات در نظریه خودگرایی نقل و رابطه آن با فلسفه اسلامی بیان می‌شود.

واژگان کلیدی

خودگرایی اخلاقی، خودگرایی روان‌شناختی، سودگرایی، دیگرگرایی، حب ذات، منفعت شخصی

طرح مسئله

یکی از دیدگاه‌های مورد بحث در بخش اخلاق هنجاری،^۱ نظریه خودگرایی^۲ است که بر منفعت^۳

shaker.r@ut.ac.ir

javad_javad1366@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۲۴

1. Normative ethics

2. Egoism

3. Self-interest

*. استادیار دانشگاه تهران.

** مدرس و پژوهشگر جامعه الزهراء قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۳

شخصی، تأکید فراوان دارد. تاریخچه این نظریه را می‌توان در آموزه‌های مکتب آریستپوس و اپیکور یا مکتب لذت‌گرایی^۱ یافت. در قرون بعد، این نظریه توسط فیلسوفانی مانند هابز، مندویل، نیچه، شوپنهاور و دیگران به شکل‌های مختلفی مورد تأیید و حمایت قرار گرفت. اغلب خودگرایان اخلاقی برای اثبات و تأیید نظریه خود به خودگرایی روان‌شناختی^۲ استناد کرده‌اند؛ نظریه‌ای که تنها انگیزه حاکم بر همه رفتارهای انسان را حب ذات^۳ و منفعت شخصی می‌داند. از این‌رو، ضرورت دارد که این نظریه از زوایا و ابعاد مختلف، مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ تا درستی و نادرستی آنها و ارتباط آنها با یکدیگر، روشن و مشخص شود.

محققان و اندیشمندان فلسفه اخلاق به تبیین و بررسی این دو نظریه از زوایای مختلف پرداخته‌اند؛ اما اثری که در قالب بررسی ارتباط و نسبت این دو پرداخته باشد، کمتر مشاهده شده است. در ارتباط با بررسی و مقایسه این دو نظریه، پرسش‌هایی مطرح شده، از جمله اینکه، آیا حب ذاب تنها گرایش اصیل در وجود انسان است؟ توضیح و تبیین حب ذات در نظریه خودگرایی چیست؟ آیا یکی از دو نظریه خودگرایی اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی را می‌توان پذیرفت و دیگری را رد کرد؟ یا هر دو قابل پذیرش و یا هر دو مردود می‌باشند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، نخست خودگرایی اخلاقی و نقطه مقابل آن، نظریه‌های دگر محور همه‌گرایی (سودگرایی)^۴ و دیگر گرای^۵ (عاطفه‌گرایی) مورد بررسی قرار می‌گیرند. قبل از پرداختن به تبیین خودگرایی روان‌شناختی، مبنا و اساس آن یعنی حب ذات، تعریف و در ادامه، این دو نظریه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند؛ سپس ابتدای خودگرایی اخلاقی بر خودگرایی روان‌شناختی، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت نقاط اشتراک و افتراق هر دو نظریه ارائه می‌گردد.

خودگرایی^۶

واژه خودگرایی از واژه Ego به معنای «خود» گرفته شده است، و در اصطلاح فلسفه اخلاق به یکی از نظریه‌های غایت‌گرا و پیامدگرایانه اطلاق می‌شود که معتقد است تنها وظیفه هر انسانی ایجاد بالاترین میزان سود و لذت برای خود است. این اصطلاح برای اشاره به نوعی از نظریه اخلاقی وارد مباحث فلسفه اخلاق جدید شده است و

1. Hedonism
2. Psychological Egoism
3. Self Love
4. Utilitarianism
5. Altruism
6. Egoism.

معتقد است که هر شخص باید در صدد حداکثر کردن خیر خاص خودش باشد. (ریچارد کرات، بی‌تا: ۱) در مقابل آن نظریه‌های دگر محور (سودگرایی و دیگرگرایی) قرار می‌گیرند. که خیر و سعادت دیگران را در نظر می‌گیرند و از آن نظر که از افراد می‌خواهند برای دیگران دل مشغولی داشته باشند، دگرگرا هستند. (توماس لورنس، ۱۳۸۴: ۳۹)

خودگرایی در فلسفه اخلاق دارای دو شکل روان‌شناختی و هنجاری است. در خودگروی روان‌شناختی^۱ گرایش‌ات انسانی حافظ منافع خویش، به سرشت و طبیعت وی باز می‌گردد؛ و خودگروی اخلاقی^۲ بیان می‌کند انسان‌ها چگونه باید باشند.

یک. خودگرایی اخلاقی

یکی از نظریه‌های هنجاری مهم در باب ملاک و معیار ارزش اخلاقی، خودگرایی اخلاقی است. خودگرایی، نظریه‌ای اخلاقی است که بر اساس آن هر شخصی باید درصدد به حداکثر رساندن خیر خود باشد و در برابر آن، نظریه‌های دگر محور سودگرایی و دیگرگرایی قرار دارند که بر اساس آنها، فرد باید همه افراد جامعه را در نظر بگیرد و درصدد ایجاد بیشترین خیر برای بیشترین افراد باشد. این نظریه‌ها، غایت‌گرایانه هستند؛ به این معنا که معتقدند درست و نادرست بودن افعال، براساس ارزش پیامدهای غیر اخلاقی آنها تعیین می‌شود. این شیوه از طبقه‌بندی از آن سیجویک است. وی در کتاب *شیوه‌های فلسفه اخلاق*^۳، به طرح‌ریزی این مسئله براساس این فرض پرداخته است که خیر با لذت برابر است. (آموزه موسوم به لذت‌گرایی) و معتقد است که تنها نوعی از خودگرایی که ارزش بحث و بررسی دارد، خودگرایی لذت‌گرایانه^۴ می‌باشد. (همان: ۲)

براساس خودگرایی تنها وظیفه‌ای که به‌عهده هر فرد می‌باشد، این است که خیر و منفعت خود را به حداکثر برساند. و عملی از لحاظ اخلاقی درست است که در درازمدت، غلبه خیر را بر شر برای انسان به وجود آورد و در غیر این صورت، خطاست.

البته در اینجا باید روشن کنیم که مفاد خودگرایی اخلاقی چه چیزهایی نیست:

الف) مفاد خودگرایی اخلاقی این نیست که انسان باید به فکر تأمین منافع خود و دیگران باشد. (ریچلز، ۱۳۸۷: ۱۲۰) همچنین این را نیز نمی‌گوید که شما باید از کمک به دیگران پرهیز کنید. کاملاً ممکن است که در بسیاری از موارد منافع شما و منافع دیگران بر هم منطبق شود، به‌گونه‌ای که شما در

1. Psychological Egoism.

2. Ethical Egoism.

3. *Methods of Ethics*.

4. Hedonistic Egoism .

کمک به خود، خواه‌ناخواه به دیگران نیز کمک خواهید کرد. یا ممکن است اتفاقاً کمک کردن به دیگران ابزاری مؤثر برای کسب برخی منافع برای خودتان باشد. خودگرایی اخلاقی این قبیل اعمال را منع نمی‌کند؛ حتی ممکن است خواستار انجام این‌گونه اعمال نیز باشد. این نظریه صرفاً بر این نکته پای می‌فشارد که در این قبیل موارد، آنچه عمل مورد نظر را عملی درست می‌سازد منافع دیگران نیست، بلکه این واقعیت است که آن عمل به سود خود انسان است.

سرانجام اینکه خودگرایی اخلاقی، بدان معنا نیست که شخص در پی جویی منافع خویش باید همیشه کاری را که می‌خواهد، یا کاری را که بیشترین لذت را در کوتاه مدت نصیبش می‌سازد، انجام دهد. ممکن است شخصی بخواهد کاری را انجام دهد که برایش خوب نبوده یا درنهایت رنجی بیش از لذت نصیب وی کند. ممکن است بخواهد مشروب زیاد بنوشد یا سیگار بکشد یا مواد مخدر مصرف کند یا بهترین سال‌های عمرش را صرف شرط‌بندی در مسابقات اسب‌دوانی کند. خودگرایی اخلاقی همه این کارها را مذموم می‌شمارد و می‌گوید شخص باید آن کاری را انجام دهد که واقعاً و در درازمدت بیشترین نفع را برای وی داشته باشد. (همان: ۱۲۰ و ۱۲۱)

خودگرایی اخلاقی، ملاک و معیار درستی و بایستگی عمل را میزان سود، نتیجه و لذتی می‌داند که برای فرد به بار می‌آورد. از این نظر عمل درست و اخلاقی، تنها عملی است که بیشترین سود و خیر را برای شخص عامل اخلاقی بیافریند. (برنارد، ۱۳۸۳: ۱۸) وظیفه اولی و اصلی فرد متوجه خودش است و تنها در قبال زندگی شخصی خود موظف و مسئول است، از همین‌رو همیشه و همه جا هر عامل اخلاقی باید به دنبال ارتقای سطح سود و لذت و دنبال منابع شخصی خود باشد. (campel, 1999:446; singer, 1991: 201)

براساس این دیدگاه ما وظایفی اخلاقی در قبال دیگران داریم و نه صرفاً وظایفی که خود، مثلاً از طریق قول دادن یا قرض به‌بار آوردن، خالق آنیم. ما وظایفی «طبیعی» نسبت به سایرین داریم، صرفاً به این دلیل که آنها اشخاصی هستند که اعمال ما می‌تواند به آنها کمک کرده یا به ایشان آسیب برساند. اگر عملی خاص به نفع سایرین بوده یا به آنها آسیب برساند، این دلیل آن است که بگوییم ما باید یا نباید آن عمل را انجام دهیم. فرض مبتنی بر عقل سلیم آن است که از دیدگاه اخلاقی، منافع دیگران به خودی خود مهم است. (ریچلز، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

اما برخی متفکرین بر این عقیده بوده‌اند که در واقع ما هیچ‌گونه وظیفه «طبیعی» نسبت به دیگران نداریم. خودگرایی اخلاقی عبارت است از این ایده که هر شخص باید منحصرأ به دنبال منافع شخصی خودش باشد. (همان)

برنارد دی ماندویل (۱۷۳۳ - ۱۶۷۰) یکی از خودگرایان قرن هجدهم به‌شمار می‌آید. (becker, 1992: 88)

از جمله طرفداران معاصر این نظریه می‌توان از «آین راند» (۱۹۸۲ - ۱۹۰۵) یاد کرد. اقتصاددان مشهور «آدام اسمیت» نیز از این نظریه دفاع کرد و معتقد است پی‌جویی منافع شخصی، بهترین شرایط اقتصادی را ایجاد می‌کند و عاملی برای شکوفایی اقتصادی است. (ژکس، ۱۳۶۲: ۹۱)

انسان‌های متفاوت در باره این که چه چیزی به نفع آنان می‌باشد، نظرهای متفاوتی دارند. از نظر یک دزد، نفع شخصی در فرار از دستگیری و از نظر دریانورد، توانایی بر شناخت. خودگرایان نمی‌گویند که همه باید اهداف یکسانی داشته باشند؛ بلکه تمام مدعیان آنان این است که هرکس باید تنها در صورتی عملی را انجام دهد که آن عمل در راستای منافع بلندمدت او باشد و اگر عملی برای آنها منافی داشته باشد، باید آن را انجام دهند و در صورتی که منافی نداشته باشد، اخلاقاً برای آنان قابل قبول است که آن عمل را انجام ندهند. (همان: ۶۷) به نوعی می‌توان آن تعریفی را که از خودگرایی ارائه دادیم، خودگرایی «صوری»^۱ نامید؛ به این معنا که این تفسیر هیچ ادعایی درباره این امر که چه چیزی برای انسان‌ها خیر یا بد است، ارائه نمی‌کند؛ بلکه بر آن است که صرف نظر از این که خیر یا خوب چیست، آنچه باید هدف غایی فرد باشد، خیر خود اوست؛ اما نوع متفاوتی از خودگرایی وجود دارد که می‌توان آن را خودگرایی «ذاتی»^۲ نامید. این نوع از خودگرایی، نخست مفهوم و برداشتی شخصی از خیر و خوبی را پیشنهاد می‌کند، از همه ما می‌خواهد که خیر خود را به حداکثر برسانیم. در عصر باستان، این نوع خودگرایی، رشد و نمو یافت.

افلاطون، ارسطو و رواقیون، این مبنای صوری را نمی‌پذیرند که صرف نظر از اینکه خیر چیست، ما باید تنها به دنبال تحصیل خیر و خوبی خود یا ترجیح آن بر خیر و خوبی دیگران باشیم. آنها در عوض، درصدد اثبات مفاهیم خاصی از خیر هستند و از آنجا که فضیلت‌های اجتماعی نقش زیادی در این مفهوم خاص ایفا می‌کنند، این گروه از فیلسوفان، حب ذات را نه دشمن فضیلت و جامعه، بلکه در صورت پایه‌ریزی و شکوفایی آن در مسیر درست، انگیزه‌ای شرافتمندانه تلقی می‌کنند. این برداشت، ادعا نمی‌کند که فرد باید بدون توجه به پیامد عملش برای دیگران، درصدد خیر خودش باشد؛ بلکه با بیان اینکه عمل فضیلت مآبانه و خوب، با خیر دیگران منطبق می‌باشد، درصدد تضعیف این فرض و تلقی عمومی برمی‌آید که پی‌جویی خیر خود، اساساً در تضاد با خیر و منطبق با دیگران است. (کرات، بی تا: ۴)

۱. لذت‌گرایی شخصی

خودگرایان همانند اپیکور، اغلب لذت‌گرا بوده‌اند و خیر یا مصلحت را به سعادت و سعادت را به لذت،

1. Formal.
2. Substantive.

تعریف کرده اند. اما ممکن است که خیر یا مصلحت را به معرفت، قدرت، تحقق کمالات نفس، یا آنچه افلاطون زندگی آمیخته با لذت، معرفت و چیزهای خوب دیگر نامید، تعریف کنند. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۵۳)

از نظر لذت‌گرایان، عمل و رفتار درست، آن است که دست‌کم به اندازه هر بدیل دیگری، غلبه لذت بر الم را در پی داشته‌باشد. (همان: ۱۷۹) معیار خوب و بد، لذت و الم شخصی است. هر انسانی باید چنان رفتار کند که لذت شخصی او تأمین گردد. (کاپلستون، ۱۳۷۹: ۱۴۴)

بر طبق بعضی از معیارهای این نگرش، کاری خوب است و فرد، کاری را باید انجام دهد که در مجموع و باتوجه به همه پیامدهای فعلی و آینده آن، به لذت فاعل اخلاقی بیفزاید یا حداقل در مجموع، از رنج وی بکاهد و کاری که لذت افزون‌تری به دنبال داشته‌باشد، ارزش بیشتری دارد.

خودگرایان لذت‌گرا در این باره که تنها لذت شخصی، ملاک و معیار ارزش اخلاقی است، چنین استدلال می‌کنند:

(الف) لذت و خوشی، تنها غایتی است که دل‌خواه انسان است و آدمی به طور طبیعی، جویای لذت است و از رنج می‌گریزد.

(ب) هر شخصی خوشی و لذت را برای خود می‌خواهد و از رنج و ناراحتی خویش، گریزان است.

(ج) رضای میل طبیعی شخصی، از ارزش ذاتی برخوردار بوده، کار عاقلانه‌ای است.

بنابراین، باید لذت شخصی را ملاک و معیار ارزش‌گذاری اخلاقی دانست و بدان توصیه کرد. (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۸ / ۵۱)

بایستی خاطر نشان ساخت که یک خودگرا، ضرورتاً شخصی نیست که بدون آینده‌نگری، همیشه در پی لذت و هیجان است؛ بلکه وی به خوبی می‌داند که نفع شخصی صرفاً بر اهداف زودگذر مبتنی نیست و به آثار بلندمدت نیز بستگی دارد. از نظر تاریخی، بهترین شاهد بر این که خودگرایان، طالب لذت آنی نیستند، در زندگی و آموزه‌های اپیکور یافت می‌شود. وی معتقد بود که لذت درازمدت را می‌توان به بهترین وجه، از طریق تأمل فلسفی و هنری، دوری جستن از خواهش‌های جسمانی و رهایی دائمی از غم و غصه، به‌دست آورد. در واقع شیوه زندگی گوشه‌گیرانه، ساده و مقتصدانه‌ای که او داشت، حاکی از این است که لذت‌طلبی را به هر قیمتی کاملاً رد می‌کرد. از نظر اپیکور، هرچه لذت شدیدتر باشد، احتمالاً عواقب ناخوشایندتری به دنبال خواهد داشت. (پالمر، ۱۳۸۰: ۶۸)

۲. توجیه خودگرایان از رفتارهای دیگرگرایانه

خودگرایی، لزوماً برابر با خودخواهی و خودپسندی نیست و قطعاً اینگونه نیست که خودگرایان در مقایسه

با دیگر افراد، خودبین‌تر باشند و از سر خودخواهی و تحقق خواسته‌های خود، سعادت و آسایش دیگران را نادیده بگیرند. و کارهای خودخواهانه و خودپسندانه انجام دهند. بلکه آنان در صورتی چنین کارهایی را انجام می‌دهند که گمان کنند انجام این کارها در دراز مدت، به سود آنها تمام می‌شود. ممکن است خودگرایان از انجام کارهایی نظیر محبت به دیگران، احساس دلسوزی یا کارهای نیکوکارانه، راضی و خرسند باشند؛ زیرا می‌توانند استدلال کنند که این کارها برای دستیابی به نفع شخصی، ابزار مؤثری هستند. بایستی اذعان کرد که توجیهی که آنها برای این‌گونه نیکی‌ها و کارهای دیگرگرایانه ارائه می‌دهند، مناقشه‌آمیز است. بسیاری از اندیشمندان پذیرفته‌اند که شخص گاهی باید به دیگران، به خاطر خودشان نیکی کند، برای مثال می‌توان به ارسطو در کتاب اخلاق نیکو ماخوس اشاره کرد که این نکته را برای بهترین نوع دوستی، ضروری می‌داند. کار کردن به خاطر دیگران، به این معناست که خیر آنها را دلیل قانع‌کننده‌ای برای عمل خود بدانیم و این، دقیقاً همان نکته‌ای است که خودگرایان نمی‌توانند بپذیرند. از نظر آنها، تنها توجیهی که می‌توان برای کارهای نیکوکارانه ارائه کرد، این است که این کارها خیر خود فرد را به حداکثر می‌رساند و سرانجام، فرد نباید به دیگران به خاطر خودشان نیکی کند؛ بلکه باید این کار را به خاطر خودش انجام دهد.

پس از بررسی خودگرایی اخلاقی، برای روشن شدن بحث، به نقطه مقابل خودگرایی، یعنی نظریه‌های دیگرگرایی و سودگرایی اخلاقی اشاره می‌شود.

۳. دیگرگرایی

این نظریه را می‌توان عاطفه‌گرایی نیز نامید. از دیدگاه این نظریه اخلاق فقط در زندگی اجتماعی معنا پیدا می‌کند و کارهایی که مستقیماً در ارتباط با دیگران هستند و یا دارای آثار و تبعات اجتماعی می‌باشند، در حیطه اخلاق و داورهای اخلاقی قرار می‌گیرند. و معیار خوبی و بدی افعال اجتماعی نیز عاطفه دیگرخواهی است. یعنی هر کاری که به انگیزه دوستی دیگران و به زمان عاطفه غیردوستی و دیگرخواهی انجام گرفته باشد، خوب و هر کاری که محرک آن حب ذات و خوددوستی باشد بد دانسته می‌شود. یک دسته عواطف داریم که اینها نیز دارای خواسته‌هایی هستند و نفع این خواسته‌ها به دیگران می‌رسد و نه به خود انسان، یعنی جنبه اجتماعی دارند. عاطفه مادر نفعش به فرزند می‌رسد. وقتی مادری در راه فرزندش فداکاری می‌کند، کار او مورد ستایش دیگران قرار می‌گیرد. بنابر این ریشه اخلاق و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی در عواطف اجتماعی است. (مصباح، ۱۳۸۴ الف: ۲۰۴)

از جمله فیلسوفانی که از طرفداران دیگرگرایی می‌باشند می‌توان از آدام اسمیت و هیوم نام برد. اسمیت تصریح می‌کند که اساس و پایه اخلاق عبارت است از هم‌دردی یا قوه‌ای که به وسیله آن انسان

در لذت و الم و شادی و غم دیگران شرکت می‌کند. معیار کار خوب این است که شخص براساس اصل همدردی مورد تأیید و قبول بی‌طرفانه عموم واقع شود. (ژکس، ۱۳۶۲: ۹۱)

هیوم نیز بر این باور بود که ما به یمن ساختار طبیعتمان، امیالی داریم که بی‌واسطه و بدون توجه به منفعتمان، ما را به طلبیدن اموری وامی‌دارند، سپس در نتیجه رسیدن به این امور احساس لذت می‌کنیم، این لذت می‌تواند در مرحله دوم، متعلق لذت‌جویی یا منفعت‌طلبی ما که امیالی ثانویه‌اند، قرار گیرد. به بیان دیگر، غیرخواهی و خیرخواهی برای دیگران، جزو امیال اولیه و اصیل انسان است که در نتیجه ارضای آنها یک لذت و احساس خوشبختی به انسان دست می‌دهد که امیال ثانوی به حساب می‌آیند. بنابراین دیگرخواهی و خیرخواهی برای دیگران، یک میل اولی و اصیل است و حب ذات و احساس لذت و خوشبختی یک میل ثانوی است که برخواسته از میل اولی است. (شیدان شید، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

۴. سودگرایی

سودگرایی که یک شاخه از غایت‌انگاری است، نظریه‌ای است در باب اخلاق هنجاری که می‌گوید غایت اخلاقی که باید در تمام کارهای خود در پی آن باشیم، به‌دست‌آوردن بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر برای همه است. براساس این نظریه باید تا جایی که می‌توانیم برای همگان بیشترین فزونی خوب یا خیر را بر بد، ایجاد کنیم.

درستی یا نادرستی اعمال با نتایج خوب و بدی آنها برای جمیع مردمان به بار می‌آورند، تعیین می‌شود. سودگرایان معتقدند غایت اخلاقی‌ای که باید در تمام اعمال و رفتارمان به دنبال آن باشیم، بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر یا کمترین غلبه ممکن شر بر خیر در تمام جهان و برای همه انسان‌هاست. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۸۶)

بنابراین، کارهایی که به سود عموم مردم است، از ارزش و الزام اخلاقی برخوردار است و کارهایی که زیان عمومی در پی دارد، بد است و نباید صورت گیرد.

از جمله فیلسوفانی که نقش مهمی در تبیین علمی این نظریه داشته و از مدافعان این نظریه‌اند جان بنتام^۱ و شاگردش میل^۲ می‌باشند. از بنتام به عنوان مبدع این اندیشه یاد می‌شود. و برخی بر این باورند که وی نخستین بار با مطالعه آثار هیوم با این آموزه آشنا شد. بنتام پس از مطالعه رساله درباره طبیعت بشر از هیوم، متوجه غفلت خود از معیارهای سنجش شد. وی تصریح می‌کند که با مطالعه این اثر بود که فهمیدم که فایده‌مندی، ملاک و معیار سنجش هر فضیلتی است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴الف: ۱۷۷)

1. Jeremy Bentham.
2. John Stuart Mill.

از نظر بنتام، معیار اخلاقی صحیح، اصل سود است. واژه سود به گرایش چیزی برای ایجاد سعادت اشاره دارد؛ نه به سودمندی‌اش. اصل سود می‌گوید: فقط در صورتی باید کاری را انجام داد که حداکثر سعادت ممکن را برای آن گروه‌هایی که متاثر از آن عملند، ایجاد کند. بطور خلاصه، به نظر بنتام می‌توان اصول اخلاقی بنتام را در چهار اصل اساسی بیان کرد: (همان: ۱۸۱)

۱. «لذت» تنها خیر و «درد» تنها شر است و تجربه‌های توأمان لذت و الم هستند که عملکرد اصل سود را کنترل می‌کنند. از نظر وی، تنها در صورتی فعلی صواب است که از لحاظ ابزاری، خوب باشد و خوبی آن، بستگی به لذت ایجادشده دارد. بنابراین، ارزش اخلاقی یک عمل در برابر عمل دیگر، مستقیماً متناسب با میزان یا کیفیت لذت یا المی است که هر عملی ایجاد می‌کند. وی در توصیف اصل سود می‌گوید: در صورتی عملی برای همه کسانی که از آن متاثرند، صواب است که لذت ایجاد کند یا مانع الم شود و در صورتی خطاست که ایجاد الم کند یا مانع لذت شود.

۲. بنتام معتقد است که لذت‌ها و الم‌های انسان، قابل اندازه‌گیری‌اند. و در این رابطه، نظریه ابتکاری خود را درباره نحوه محاسبه لذت، از هفت جهت بیان می‌کند^۱ و نسبت به هر شخصی، بر این اساس افزایش یا کاهش ارزش لذت یا دردی را که فی‌نفسه در نظر گرفته می‌شود، بر چهار شرط استوار است:

یک، شدت؛^۲ دو، پایداری؛^۳ سه، قطعیت^۴ یا عدم قطعیت؛ چهار، نزدیکی یا دوری.^۵

اینها شرط‌هایی هستند که در ارزیابی لذت یا الم، باید ملاحظه شوند؛ اما زمانی که مقدار لذت یا المی که به منظور ارزیابی گرایش آن عملی که به وسیله آن ایجادشده، ملاحظه می‌شود، باید به سه شرط دیگر نیز توجه کرد: نخست، باروری؛^۶ دوم، خلوص^۷ و سوم گستردگی.^۸

۳. هدف هر فردی رسیدن به لذت و اجتناب از درد است. به عقیده وی آدمیان نه تنها باید غایت‌الغایات کارهای خود را رسیدن به چنان هدفی قرار دهند، بلکه اصولاً به نحو گریز ناپذیری چنین می‌کنند.

۴. انسان‌ها هرچند در حقیقت به دنبال رسیدن به لذت شخصی و پرهیز از الم شخصی‌اند، اما لازم است که افزایش عمومی لذت را نیز هدف خویش قرار دهند. بنتام می‌گوید:

قطعاً باید پذیرفت که تنها منافی که یک انسان در هر زمان و در هر فرصتی معیار

1. See: The principal of utility, Jeremy bentham, in meta-ethics, *Normative Ethics and Applied Ethics*, P. 311-312

2. Intensity.

3. Duration.

4. Certainty or uncertainty.

5. Propinquity or remoteness.

6. Fecundity.

7. Purity.

8. Extent.

سنبجش قرار می‌دهد، منافع شخصی خویش است. با این وجود، به دلایلی هیچ فرصتی نیست که آدمی انگیزه‌هایی برای توجه به خوشبختی دیگران نداشته باشد؛ اولاً آدمی در هر شرایطی از انگیزه صرفاً اجتماعی همدلی و خیرخواهی برخوردار است و ثانیاً، در بسیاری از مواقع، انگیزه‌های نیمه اجتماعی و روابط دوستانه و علاقه‌مندی به حسن شهرت و اعتبار را داراست. (لنکستر، ۱۳۶۲: ۱۲۴/۳)

جان استوارت، میل که یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین شاگردان جرمی بنتام است. (ژکس، ۱۳۶۲: ۵۳) برخلاف بنتام که سود جمعی را دارای ارزش‌گیری می‌داند، معتقد است که اصالت، با سود و لذت جمعی است. وی در این باره می‌گوید:

من در حقیقت، هرگز درباره این اعتقاد که خوشبختی، معیار همه قوانین و اصول رفتار و غایت زندگی است، تردیدی نداشتم؛ اما اکنون بر این نظرم که این غایت، تنها در صورتی حاصل خواهد شد که خود، غایت مستقیم نباشد. [من فکر می‌کنم] تنها کسانی خوشبخت هستند که اندیشه خود را بر هدفی غیر از خوشبختی خود، متمرکز می‌سازند؛ مثلاً بر خوشبختی دیگران، بر پیشرفت بشریت و حتی بر هنر یا سرگرمی دیگری که نه به عنوان وسیله، بلکه خود، همچون هدفی آرمانی دنبال می‌گردد. (لنکستر، ۱۳۶۲: ۱۱۹/۳)

میل، ارزیابی کاملاً کمی بنتام را از لذت رد می‌کند و ارزیابی کیفی را جایگزین آن می‌سازد. میل، تأکید بیشتری بر تنوع لذت‌ها دارد و میان ارزش‌های مربوطه به این دو، تفکیک قائل می‌شود. او می‌گوید:

برخی از لذت‌ها، یعنی لذت‌های مربوط به روح، برتر و گرمی‌تر از لذت‌های دیگر، یعنی جسمانی هستند و این تفاوت میان لذت‌های برتر و پست‌تر، برای اثبات گسترده و تنوع خاص سعادت انسانی، در طلب سعادت در زندگی اخلاقی‌اش، کافی است. (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۴۶)

دو. خودگرایی روان‌شناختی

۱. معنای خودگرایی روان‌شناختی

خودگرایی روان‌شناختی، آموزه‌ای است که براساس آن، تنها چیزی که هرکس قادر به خواستن یا طلبیدن آن است، درنهایت، همان منافع شخصی خود اوست. براساس این نظریه، منفعت شخصی، تنها انگیزه ممکن و معقول بر انجام هرکاری است. خودگرایی روان‌شناختی، یک فرضیه و ادعای تجربی و روان‌شناسانه است، که انگیزه تمامی اعمال و رفتار آدمی را در تبیینی واحد به‌دست می‌دهد و بیان می‌دارد که انسان‌ها به لحاظ طبع و طبیعت، خودگرا آفریده شده‌اند و تنها در پی جلب منافع خود هستند و

تمامی اعمال آدمی با انگیزه‌های خودگرایانه و برای نیل به منفعت شخصی انجام می‌پذیرد. (Encyclopedia American, 1962: 731)

به بیان دیگر، انسان به گونه‌ای آفریده شده که تنها انگیزه حاکم بر همه کردارهای اختیاری او، منفعت شخصی و حب ذات می‌باشد.^۱

ما همگی چنان ساخته شده‌ایم که همواره به دنبال سود یا رفاه خودمان هستیم و همیشه کاری را انجام می‌دهیم که گمان می‌کنیم بیشترین غلبه خیر بر شر را به ما می‌دهد. (Sober: 129)

این نظریه تأکید می‌کند که همه انسان‌ها، نه تنها برحسب اتفاق، منافع خود را اصل می‌دانند بلکه افزون بر آن، قادر به چیز دیگری نیستند؛ زیرا اساساً ماهیت انسانی آنها، اینگونه اقتضا می‌کند. براساس این دیدگاه، خودخواهی عام، امری صرفاً تصادفی یا تقارنی نیست؛ بلکه نتیجه اجتناب‌ناپذیر قوانین روان‌شناختی است.

مبنای خودگروری روان‌شناختی، این است که هیچ فعلی بدون انگیزه خودخواهانه، صورت نمی‌پذیرد و حتی کسی که به‌ظاهر رنجی را متحمل می‌شود و از لذتی چشم می‌پوشد، برای رسیدن به لذتی بیشتر یا خلاصی از رنجی شدیدتر است. از این رو، تمام اعمال و رفتارهای انسانی، خواه و ناخواه به سبب حب ذات و برای لذت شخصی فاعل صورت می‌پذیرد. از نظر این گروه، لذت‌گروری شخصی، یگانه اصل معقول اخلاق است؛ زیرا سرشت ما انسان‌ها طوری آفریده شده که نمی‌توانیم به گونه دیگری رفتار کنیم.

این نظریه مدعی است که انگیزه نهفته در اعمال خیرخواهانه انسان‌ها، مانند کمک کردن به دیگران، انگیزه‌های خودخواهانه است. انسان‌ها چنان ساخته شده‌اند که حتی وقتی به دیگران کمک می‌کنند، از

۱. حب ذات (خود دوستی)، یکی از اصیل‌ترین گرایش‌ها و از مثبت‌ترین ابعاد وجودی انسان است. انسان، موجودی است که خود را دوست دارد و همواره به دنبال سود و کمال خود است و بر این اساس، همواره در برابر خطرات و موانعی که وجود یا بقای او را تهدید می‌کنند، می‌ایستد و آنها را از خود دور می‌کند. حب ذات، یک گرایش فطری و ذاتی در انسان است و شواهد تجربی در طول تاریخ، گواه این مدعاست. (صدر، ۱۴۰۴: ۱/ ۳۶) همچنین در انسان‌گرایی به نام غریزه استخدام وجود دارد که ریشه در حب ذات دارد. انسان، هم‌توعان خود را نیز مانند سایر موجودات در راه منافع خویش استخدام می‌کند و این حس استخدام‌گری، فطری انسان‌هاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/ ۱۱۸) از حب ذات، سه گرایش و سه فرع زیر منشعب می‌شود:

۱. حب بقا؛ حب بقا لازمه طبیعی حب ذات است. از آنجا که حب ذات از غرایز اصلی و تمایلات مسلم انسان است و هر کس بطور قطع خودش را دوست می‌دارد، بقا و جاودانگی خود را نیز دوست خواهد داشت.
۲. حب کمال؛ کمال‌جویی و کمال‌طلبی، نمودی از حب نفس و علاقه به خود است. انسان همواره به دنبال شکوفایی است و به دنبال آن است که چیزهایی را به دست آورد و بهره وجودی خود را افزایش دهد.
۳. لذت‌جویی؛ سومین گرایش اصیل در درون انسان، لذت‌طلبی و راحتی است. هر انسانی با تأمل در وجود خویش، درک می‌کند که فطرتاً طالب لذت و خوشی و گریزان از درد و ناراحتی است. فعالیتی که باعث رسیدن به لذت و دور شدن از رنج و ناراحتی می‌گردد، مورد خواست و اراده انسان واقع می‌شود.

منافع خودشان غافل نیستند. بنابراین، خودگرایی روان‌شناختی، منکر اعمال فداکارانه نیست؛ بلکه صرفاً امیال فداکارانه را انکار می‌کند؛ برای مثال، قطعه زیر، گویای این طرز تفکر است:

آقای لینکن، هنگامی که در دلیجانی در جاده خاکی حرکت می‌کرد، به همسفرش گفت: انگیزه همه انسان‌ها در انجام کار خوب، خودخواهی است، همسفرش در حال رد این نظریه بود که از روی یک پل چوبی، بر روی یک باتلاق عبور کردند و درحالی‌که از پل عبور می‌کردند، سر و صدای وحشتناک ماده خوک وحشی کهن سالی را که در ساحل رودخانه بود، شنیدند؛ زیرا بچه‌هایش در باتلاق فرورفته، در معرض غرق شدن بودند. آقای لینکن به بیرون پرید و خوک‌های کوچولو را از باتلاق بیرون آورد و در ساحل قرار داد. هنگامی که به ارابه برگشت، همراهش به او گفت: آبراهام! خودخواهی در این حادثه چه نقشی داشت؟ آبراهام گفت: خدا خیرت بدهد ادوار! این همان جوهر خودخواهی است. اگر آن رنجی را که آن ماده خوک پیر نسبت به فرزندانش می‌کشید، برطرف نمی‌کردم، تمام روز پریشان‌خاطر بودم. من آن کار را کردم تا آسوده‌خاطر باشم (پالمر، ۱۳۸۸: ۷۳)

توماس هابز که از خودگرایان روان‌شناختی تلقی می‌شود و خودگرایی روان‌شناختی را قطعی تلقی می‌کند. (فاینبرگ، ۱۳۸۴: ۵۰) در کتابش لویاتان^۱ می‌نویسد:

خیر و شر اسم‌هایی هستند که بر خواهش‌ها و امور تنفرانگیز ما دلالت می‌کنند؛ یعنی آنچه دوست داریم یا بدان میل داریم، خیر است و آنچه از آن تنفر داریم و می‌خواهیم از آن دوری کنیم، شر است. این مطلب، علت پذیرش تکلیف اطاعت از قانون را از سوی شهروندان، تبیین می‌کند؛ یعنی اطاعت از قانون بدان دلیل نیست که قانون، فی‌نفسه خیر است؛ بلکه بدین دلیل است که قانون، امنیت افراد را با محافظت از آنان، در برابر آزارهای احتمالی دیگران، حفظ می‌کند. بنابراین، تکلیف اطاعت از قانون، خود مبتنی بر نفع شخصی است.

روش هابز این بود که انگیزه‌های ممکن انسانی را با تمرکز بر انگیزه‌های «نوع‌دوستانه» نام برده، و نشان داده چگونه می‌توان هر یک از آنها را به صورت خودگرایانه درک کرد. به عنوان نمونه او از دو انگیزه احسان و دلسوزی نام میبرد و تحلیل خود را بدین صورت ارائه می‌کند:

۱. احسان: عام‌ترین انگیزه‌ای است که دلیل آن اهمیت دادن به مردم تلقی شده است. در این باره هابز معتقد است هیچ برهانی بر قدرت انسان قوی‌تر از آن نیست که دریابد علاوه بر آنکه قادر به نیل به

1. Leviathan.

امیال خود است، قادر به مساعدت به دیگران در رسیدن به امیالشان نیز هست و این مفهوم انسان است. بدین ترتیب احسان عبارت است از لذتی که شخص از نمایش قدرت‌های خود حاصل می‌کند. انسانی که احسان می‌کند دارد به خودش و به دنیا نشان می‌دهد که توانا تر از دیگران است. او صرفاً دارد با خودنمایی، برتری خود را اظهار می‌دارد.

۲. دلسوزی: دل سوزاندن به حال دیگران چیست؟ ممکن است فکر کنیم دلسوزی، همدردی با دیگران یا ناراحت شدن از بدبختی آنهاست، و ممکن است با اقدام برخاسته از این همدردی، سعی کنیم به ایشان کمک کنیم. علت ناراحت شدن ما از بدبختی دیگران آن است که بدبختی آنها به ما یادآوری می‌کند همان اتفاق ممکن است برای ما بیفتد! وی می‌گوید: «دلسوزی عبارت است از تصور یا خیال مصیبت آتی برای خودمان، که ناشی از مشاهده مصیبت انسانی دیگر باشد». (ریچلز، ۱۳۸۷: ۱۰۱ - ۱۰۰)

بنابر نظر هابز، دلسوزی مستلزم نوعی حس این‌همانی با شخص رنجیده است: من وقتی نسبت به شما احساس دلسوزی می‌کنم که خودم را به جای شما بگذارم. از نظر مندویل هم که از طرفداران نظریه خودگرایی بوده، افعال انسان‌ها به این دلیل از نظر اخلاقی مشابه یکدیگرند، که انگیزه همه آنها به دست آوردن منفعت شخصی است. از دیدگاه مندویل، انگیزه نهفته در پس همه افعال انسان، سود شخصی است و انسان‌ها بنا بر طبیعت خود، نه جامعه‌پذیر و نه خیرخواه دیگرانند. مندویل بر این نظر بود که برانگیخته شدن آدمی بر اثر نفع شخصی، نتایج خوبی دارد؛ زیرا جامعه از فعالیت اقتصادی کسانی که برای بهبودی وضع خود می‌کوشند، سود می‌برد. بنابراین، آنچه به جامعه سود می‌رساند، ردایل است، نه فضایل. (Becker, 1992: 88)

۲. دلایل موافقان خودگرایی روان‌شناختی

طرفداران نظریه خودگرایی روان‌شناختی، برای مدعای خود به دلایل ذیل استناد کرده‌اند: یک، موافقان این نظریه این است که هر عملی از من، نتیجه انگیزه‌ها یا امیالی است که انگیزه‌های من هستند و نه فردی دیگر؛ با این بیان که هرگاه من کاری می‌کنم، همواره به دنبال اهداف خاص خود هستم یا در تلاش برای برآورده کردن امیال خود می‌باشم و از اینجا، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که ما همیشه به دنبال چیزی برای خود یا درصدد رضایت و خشنودی خود هستیم و اگر این توصیف درباره همه اعمال دیگر انسان‌ها به کار رود، نتیجه آن می‌شود که همه انسان‌ها در همه اعمال خود، خودخواه هستند. (Pojman, 1999: 66)

دو. توماس هابز از مدافعان سرسخت خودگرایی روان‌شناختی، انسان را ذاتاً منفعت‌طلب و خودگرا می‌داند و برای این گفته خود، دلیل می‌آورد که در سرشت و ذات درون انسان، خودخواهی و حب ذات قرار دارد و به همین دلیل، کارهای خودگرایانه و منفعت‌طلبانه، از انسان سر می‌زند. هابز در تحلیل علت ستیزه‌جویی و کشمکش که یکی از نمودهای حب ذات در انسان، است چنین می‌گوید:

در نهاد انسان، سه علت اصلی برای کشمکش و منازعه وجود دارد؛ اول رقابت (هم‌چشمی)، دوم ترس (بدگمانی) و سوم طلب عزت و افتخار (خودجویی).

علت اول، آدمیان را برای کسب سود، علت دوم برای کسب امنیت و علت سوم برای کسب شهرت و اعتبار، به تعدی وامی‌دارد. گروه اول (سودجویان) زور و خشونت به کار می‌برند؛ تا بر دیگران و نیز بر زنان، فرزندان و احشام ایشان، سروری پیدا کنند. علت دوم، معطوف به دفاع و حراست (از دستاوردها) است. گروه سوم به خاطر چیزهای بی‌اهمیت و بی‌ارزش، مثلاً بر سر حرف یا لبخندی یا عقیده متفاوتی یا تحقیری که مستقیماً در حق شخص خودشان یا با واسطه در حق خویشان، دوستان، ملت، حرفه و یا نامشان روا داشته شود، به تجاوز و تعدی متوسل می‌شوند.

سه. روشن است که وقتی فردی به خواسته و مطلوب خود برسد، شخصاً احساس لذت می‌کند. تمام اعمال و رفتارهای انسانی خواه‌ناخواه به دلیل حب ذات و برای لذت شخصی فاعل انجام می‌شوند. در واقع، آنچه ما واقعاً خواهیم آنیم، لذت خود ماست و چیزهای دیگر، تنها به مثابه ابزار و وسیله رسیدن به این لذت، مورد طلب ما می‌باشند.

چهار. ما انسان‌ها در رابطه با این که تصمیم به انجام کار خوب و نیک می‌گیریم، خود را فریب می‌دهیم و در واقع، آنچه ما به دنبال آن هستیم، این است که دیگران تصور کنند ما خوب هستیم.

مردم، اغلب انگیزه‌های واقعی خود را در پس کلماتی مانند فضیلت و وظیفه و مانند اینها پنهان می‌کنند و ما هم اغلب در مورد انگیزه‌های واقعی خودمان و انگیزه‌های واقعی دیگران، دچار اشتباه می‌شویم؛ در نتیجه آیا عاقلانه نیست که بگوییم ما همیشه درباره بی‌طرفانه و دیگرگروانه دانستن انگیزه‌های خود، دچار فریب شده‌ایم؟ در واقع توجیه همه انگیزه‌های به‌ظاهر غیر خودخواهانه، کار آسانی است.

پنج. دلیل دیگر این است که از شواهد و کارهای خودگرایانه و خودخواهانه‌ای که از انسان سر می‌زند، به منفعت‌طلبی و حب ذات او پی می‌بریم. اگر در اعمال و رفتار خود و دیگران تأمل کنیم، مشاهده می‌کنیم در شرایطی که امکانات محدود می‌باشند و طالبان آن امکانات نیز فراوانند، هر فردی، بر اساس غریزه حب ذاتی که دارد، تمام تلاش خود را می‌کند تا منافع شخصی‌اش را تأمین کند. حب ذات در نظریه خودگرایی روان‌شناختی تمنای به حداکثر رساندن خیر شخصی خود است؛ خیری که یگانه‌گایت

همه اعمال ماست. (هولمز، ۱۳۸۵: ۱۵۱)^۱

در چنین شرایطی، منافع افراد در تعارض و تزاخم با یکدیگر قرار می‌گیرد و این امر، منجر به کشمکش و درگیری می‌شود. براین اساس رفتارهای اخلاقی براساس خودگرایی روان‌شناختی است قابل توجه است؛ به‌عنوان مثال فردی با عجله به طرف صحنه تصادفی می‌دود؛ در حالی که در این فکر است که روزی ممکن است چنین حادثه‌ای برای من نیز اتفاق بیفتد یا پزشکی با عجله به طرف صحنه تصادفی می‌رود؛ درحالی‌که فکر می‌کند که اینجا مجالی است تا مهارت خود را به کار گیرد و اظهار فضل کند.^۲

نقد و بررسی خودگرایی اخلاقی و روان‌شناختی

یک. خودگرایی اخلاقی

۱. یکی از نقدهای وارد بر این نظریه، تعارض و تزاخم منافع شخصی افراد با یکدیگر است. این نظریه می‌گوید: هر فردی بایستی به دنبال نفع شخصی خود باشد. اگر کسی به این نظریه معتقد باشد، باید به دیگران نیز چنین توصیه کند و در این صورت، گاهی نفع شخصی آن فرد با نفع شخصی دیگری در تعارض قرار می‌گیرد، به طور مثال اگر شما رازی را با دوستی در میان بگذارید و از او بخواهید که آن را فاش نکند، بر طبق نظریه خودگرایی، دوست شما کاملاً حق دارد که اگر ببیند افشای آن راز منفعت و

۱. براساس برخی دیگر از دیدگاه‌ها حب ذات، برابر است با انگیزه خودمخورانه و نفع شخصی و نفع و منفعت، یعنی سود و کمال مادی و لذایذ حیوانی. امیال ما تنها یک موضوع دارند و آن چیزی نیست جز خیر خودمان و این بدان معناست که خودارضایی، هدف غایی همه فعالیت‌هاست یا اصل لذت، انگیزه اصلی هر فرد است. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۵۵) در این نظریه، خود یا ذات منحصر به خود، مادی و جسمانی است و مبتنی بر یک انسان‌شناسی ماتریالیستی می‌باشد و حد و مرز از خودگذشتگی، فقط اصل وجود ذات است. اگر از خودگذشتگی مستلزم فدا شدن اصل ذات و خود شود، این خیرخواهی، دیگر ارزش اخلاقی ندارد.

۲. قابل توجه است که حب ذات از دیدگاه فلاسفه اسلامی در مقایسه با دیدگاه فلاسفه غرب، این تشابه را دارد که انسان به گونه‌ای خلق شده که در ذات و سرشت خویش، خود و منافع خود را دوست دارد و این، یک گرایش اصیل در ذات و طبیعت هر انسانی است؛ اما این تفاوت را دارد که هر دو دیدگاه در تفسیر و تبیین خود با یکدیگر متفاوتند. در خودگرایی روان‌شناختی خود منحصر در بُعد مادی و دنیایی است و مبتنی بر یک انسان‌شناسی ماتریالیستی است. در اسلام خود منحصر در بُعد مادی و طبیعی نیست بلکه همیشگی و فناپذیر است. روح دارای حب ذات است ولی نه یک حب ذات ایستا، بلکه یک حب ذات پویا، حب ذاتی که در حال تکامل است نه حب ذاتی که در مقطع‌های زمانی خاصی ظاهر می‌شود. در واقع، این دو دیدگاه در تبیین حب ذات، از جهتی دارای اشتراک و از جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند. هر دو دیدگاه بر این مطلب که سرشت انسان به گونه‌ای آفریده شده که خود و منافع خود را دوست دارد و این یک گرایش اصیل در ذات و طبیعت هر انسانی است، توافق دارند؛ اما از جهات زیر با هم متفاوتند: (الف) هر دو دیدگاه در تفسیر و تبیین خود با یکدیگر متفاوتند؛ (ب) هر دو دیدگاه در تعریف منفعت تمایزند؛ (ج) هر دو دیدگاه در مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، با هم تفاوت بنیادی دارند.

خیرش را به حداکثر می‌رساند، این کار را انجام دهد. پس اگر آنچه مطابق با نفع شخصی شماست، گاهی با آنچه حقیقتاً مطابق با نفع شخصی عده‌ای دیگر است، تعارض داشته باشد، اگرچه بخواهید به خودگرایی توصیه کنید، ناچارید بگویید هر دو نحوه رفتار ناسازگار، الزام‌آورند و در نتیجه این نظریه معیار معقول و قابل دفاعی برای موارد تعارض‌آمیز منفعت شخصی یک فرد با منافع دیگران ارائه نمی‌دهد.

بر این اساس برخی فلاسفه، از جمله کرت بایر، استدلال کرده‌اند که این آموزه به لحاظ منطقی ناسازگار است، یعنی می‌گویند این آموزه منجر به تناقض منطقی می‌شود. مثلاً فرض کنیم الف و ب کاندیداهای ریاست‌جمهوری کشور خاص باشند و فرض کنیم این را بپذیریم که به نفع هر یک از آنها است که انتخاب شوند، اما فقط یکی می‌تواند موفق شود. در این صورت اگر الف انتخاب شود به نفع الف و به ضرر ب خواهد بود و برعکس، و بنابراین اگر الف و ب را سربه‌نیست کند به نفع الف و به ضرر ب خواهد بود و برعکس. بیان این استدلال در قالبی منطقی ارائه شده است که نتیجه آن این است که فرضی که با آن شروع کردیم - یعنی اینکه وظیفه هر شخص آن است که کاری را انجام دهد که بیشترین منافع را برایش در بر دارد - نمی‌تواند صادق باشد. (ریچلز، ۱۳۸۷: ۱۳۴ - ۱۳۳)

این برهان چنین فرض می‌کند که یک اخلاق مناسب باید راه‌حلی برای تعارضات منافع فراهم سازد، به‌گونه‌ای که همه افراد ذی‌نفع بتوانند در توافق با یکدیگر زندگی کنند. مثلاً تعارض بین الف و ب باید به‌گونه‌ای حل شود که آنها دیگر عدم توافقی با یکدیگر نداشته باشند. (همان: ۱۳۲ - ۱۳۱)

۲. خودگرایی، دیدگاهی نتیجه‌گراست. این دیدگاه توصیه می‌کند که ارزش را برای خودمان در نتایج اعمالمان، به حداکثر برسانیم. این قول، حکایت از آن دارد که قضاوت صحیح در مورد اینکه چه چیزی درست است. مستلزم پیشگیری صحیح در این باره است که از هر فعلی، چه نتایجی به‌بار خواهد آمد. لازمه این پیش‌گویی هم آن است که بتوانید به درستی ارزیابی کنید که آن نتایج در بلندمدت، بر خیر و نفع شما چه اثری خواهد گذاشت. موضوع مورد نظر خودگرایی، صرفاً خیر شما طی فردا یا هفته بعد یا سال بعد نیست؛ بلکه این نظریه با خیر شما در سرتاسر عمرتان سروکار دارد و به همین دلیل است که دیدگاه خودگرایی اخلاقی را دوراندیشی می‌خوانند؛ ولی پیش‌گویی قاطعانه نتایج اعمال (مبتنی بر نتایج یک عمل)، در سرتاسر چنین دوره زمانی بلندی، امری خلاف ممکنات است.

قرائن و شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد افراد، پیوسته درباره آنچه به سود آنهاست، اشتباه می‌کنند و دست‌کم بسیاری از آنها به دست خویش، عوامل بدبختی خودشان را فراهم می‌آورند. چه بسیارند لذات آنی و زودگذری که منشأ آلام و بلاهای فراوانی در آینده می‌شوند و چه بسیارند آلام و رنج‌های فعلی و موقتی‌ای که سرچشمه آسایش و راحتی در آینده می‌شوند.

۳. در رابطه با نظریه خودگرایی، ممکن است این پرسش مطرح شود که چه تضمینی وجود دارد که افراد در صورت مراعات کردن اصل خودگرایی در به انجام رساندن آنچه این اصل مقرر می‌دارد، موفق شوند؟ به بیان دیگر، ممکن است افراد دیگر با تمسک به همین اصل خودگرایی، بر ضد منافع انسان خودگرا، اقدام نمایند و منافع او را نادیده بگیرند.

۴. اشکال اساسی این دیدگاه، پایه‌ریزی آن بر اساس یک نظام مادی‌گرایانه است. این گروه عموماً لذت را در لذت‌های این جهانی خلاصه نموده‌اند؛ اما اگر کسی به خداوند و زندگی پس از مرگ معتقد باشد، بسیاری از لذت‌ها و رنج‌ها برای او پدید می‌آیند که باید به آنها نیز توجه کند.

آنها حیات اخروی را یا انکار کرده‌اند و یا اینکه در محاسبه لذایذ، به حساب نیاورده‌اند و حتی اگر بپذیریم که معیار انتخاب یک لذت خاص از میان لذایذ متعدد، طولانی بودن مدت آن است، آیا لذایذ اخروی نسبت به لذایذ دنیوی، پایدارتر و طولانی‌تر نیستند؟ طولانی‌ترین لذت دنیوی به طور معمول، برای یک فرد، بیش از چند دهه طول نمی‌کشد؛ درحالی‌که لذت‌های اخروی، بی‌پایان و ابدی هستند.

دو. خودگرایی روان‌شناختی

۱. بر اساس ادعای خودگرایی روان‌شناختی، انسان از لحاظ روانی تنها توانایی انجام اعمالی را دارد که منافع شخصی او را تأمین می‌کنند و بدین معناست که انسان به شکل دیگری نمی‌تواند عمل کند.

این ادعای خودگرایی روان‌شناختی، با انگیزش انسان سروکار دارد و انجام کارهای خاص را توصیه نمی‌کند. چنین ادعایی را ادعای تجربی می‌نامند؛ ادعایی که اطلاعاتی درباره جهان به ما می‌دهد و بر تجربه‌های ما از جهان خارج مبتنی است. بنابراین، یک گزاره تجربی در صورتی صادق است که با تجربه و مشاهده منطبق باشد و در غیر این صورت کاذب خواهد بود. گزاره «همه انسان‌ها در خدمت نفع شخصی خود هستند» نیز تعمیمی تجربی است. (تعمیمی درباره ماهیت رفتار انسان) و بدین لحاظ، مبتنی بر تجربه و مشاهده است؛ ولی این تعمیم، چگونه تحقق می‌یابد؟ این تنها در صورتی صادق است که دلیلی دلالت کند که هرگز عمل فداکارانه‌ای وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد و این، امری است که خودگرایان روان‌شناختی نمی‌توانند آن را اثبات کنند. چگونه می‌توانند یقین کنند مردی که زندگی خود را فدای دوستش می‌کند، خودخواهانه عمل می‌کند؟ (همان: ۷۵)

۲. اگر آن‌گونه که خودگرایان روان‌شناختی ادعا کرده‌اند، این ویژگی خودخواهی؛ اجتناب‌ناپذیر باشد، در آن صورت، باید به انسان‌ها گفته شود که در همه شرایط، خودخواه باشند. و در نتیجه، خودگرایان روان‌شناختی، ناچار به دیدگاهی غیر قابل دفاع کشیده شده‌اند و آن این که باید دو مسئله را اثبات کنند؛ نخست اینکه، آنها در اینجا توصیفی از شیء خاصی (انسان) ارائه داده‌اند که هر اوضاع و احوال ممکن

که در آن، این توصیف صادق یا کاذب است، کاملاً پیش‌بینی شده‌است. و دوم این که باید اثبات کنند که شناخت واقعی‌شان از انسان به حدی کامل است که احتمال هر امر پیش‌بینی نشده‌ای که بتواند تعریف آنان را نقض یا اصلاح کند، در آن مردود است. (همان: ۷۷)

۳. حب ذات، تنها میل اصیل در وجود انسان نیست؛ انسان امیال و کشش‌های دیگری نیز دارد که به جانب دیگران است؛ امیالی که شخص در ارضای آنها در ابتدا به لذت خود توجه نمی‌کند. وفای به عهد، از این امور است که تأمین‌کننده منافع و لذت‌های شخصی فرد نیست؛ اما فرد نسبت به آن، احساس وظیفه می‌کند و تمایل دارد به آن وفادار بماند. بنابراین، در انسان علاوه بر میل خودگروانه، امیال و عواطف دیگر گروانه‌ای نیز وجود دارند که وی را به انجام اعمال خاصی، بدون توجه به لذت یا خوشایندی مستقیم آن سوق می‌دهند.

در ادامه نقد به این گزاره توجه کنید: ما گاهی اوقات، آگاهانه به نحوی عمل می‌کنیم که با در نظر گرفتن همه جوانب، در پی پیشبرد خیر خودمان نیستیم. آیا هرگز به این شکل عمل می‌کنیم؟ در ظاهر بله، بدون شک ما در توصیف اعمال، از انگیزه‌هایی مانند حرص و طمع، حسادت، انتقام، عشق، محبت، دل‌سوزی و امثال آن سخن به میان می‌آوریم و در محاکمات جنایی به آنها توجه زیادی می‌شود که انگیزه جنایت‌ها را اثبات کنند. اگر در مسائل انسانی همیشه فقط یک انگیزه دخالت داشت، این توجیهاات به هیچ وجه معنایی نداشت. پس با اثبات گزاره اخیر، جایی برای خودگرایی روان‌شناختی باقی نمی‌ماند.

شاید قانع‌کننده‌ترین عاملی که باعث می‌شود افراد به خود محوری روان‌شناختی گرایش پیدا کنند، این باشد که ما به شخصاً از کمک کردن به دیگران و خیر رساندن به آنها، احساس لذت یا رضایت خاطر می‌کنیم. اگر فرض را بر این بگذاریم که لذت به حصول خیر ما کمک می‌کند، ممکن است این‌طور به نظر برسد که وقتی در ظاهر از سر نوع دوستی عمل می‌کنیم، عملاً در پی خیر خودمان هستیم. با این حال، منطقاً این نتیجه حاصل نمی‌شود. همان‌طور که باتلر می‌گوید: این واقعیت که ما از برخی اعمال، احساس لذت یا رضایت خاطر می‌کنیم، تنها نشان از آن دارد که در به‌دست‌آوردن موضوع یا متعلق میلی، کامیاب شده‌ایم.

می‌توانیم بگوییم هنگامی که انگیزه ما خیرخواهانه است، پیشبرد خیر دیگران، به مثابه غایت، موضوع میل ماست. بنابراین، اگر در رسیدن به این غایت، کامیاب شویم، کاملاً طبیعی است که از این امر، احساس لذت یا رضایت خاطر کنیم اما این حرف به آن معنا نیست که لذت موضوع، میل ماست. اگر این را بگوییم، نمی‌توانیم توضیح دهیم که چرا احساس لذت می‌کنیم و نیز این حرف دلالت بر این ندارد

که حب ذات، انگیزه ماست؛ هر چند لذتی که حاصل می‌کنیم، ممکن است در سعادت ما نقش داشته‌باشد؛ همان‌طور که آکویناس می‌گوید؛ زیرا لذت نتیجه این امر است که میلی در خیری که حاصل کرده، برآورده می‌شود و بدین قرار، ممکن نیست که سعادت، بدون لذت همراه با آن باشد. بنابراین، وقتی هنگام کمک به دیگران یا خیر رساندن به آنان احساس لذت می‌کنیم، نباید این لذت را حاکی از آن بدانیم که انگیزه ما در این کار، خودخواهی یا حتی خودمحوری بوده‌است. و اگر از آسیب رساندن به دیگران احساس لذت کنیم، نباید این لذت را گویای آن بدانیم که باز هم انگیزه ما، خودمحوری بوده‌است.

ارتباط خودگرایی اخلاقی با خودگرایی روان‌شناختی

بسیاری از خودگرایان مدعی‌اند که خودگرایی، مبتنی بر بینش بنیادی درباره طبیعت انسان است و اغلب خودگرایان با آن موافقت. دلیل عمده‌ای که خودگرایان اخلاقی برای توجیه این نظریه بدان تمسک می‌جویند، دلیلی روان‌شناختی است؛ به این بیان که: انسان به گونه‌ای ساخته‌شده که همواره در پی سود و رفاه خویش است و همیشه کاری را انجام می‌دهد که می‌پندارد بیشترین غلبه خیر را بر شر برای او به ارمغان می‌آورد. این سخن بدین معناست که حب ذات (خود دوستی)، تنها اصل اساسی در سرشت آدمی است و به بیان جدیدتر، خود ارضایی هدف نهایی همه فعالیت‌های آدمی است و اصل لذت، انگیزه اصلی هر فرد است. پس در نظریه اخلاقی خود، باید اساس و محور اصلی را همین اصل قرار داد و در نتیجه، اصل اساسی اخلاق ما، باید همان اصل حب ذات باشد و هر نظریه دیگری، در ستیز با واقعیت خواهد بود. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۵۷)

به دیگر بیان، اگر طبیعت بشر آن است که همواره به سود و خیر و صلاح خود توجه کند، پیشنهاد اینکه او باید کاری غیر از آنچه بیشتر به سود اوست، انجام دهد، غیر واقعی و نامعقول و در عمل، ناموفق خواهد بود.

بدین ترتیب، خودگرایی اخلاقی، عموماً خودگرایی روان‌شناختی را مسلم می‌گیرد؛ یعنی ما همواره در پی بیشترین خیر خود هستیم، خواه آن را لذت بدانیم یا سعادت، معرفت، قدرت و یا تحقق کمالات نفس. فرض بر این شد که اگر خودگرایی روان‌شناختی صحیح باشد، مؤید خودگرایی اخلاقی خواهد بود؛ اما این فرض درست نیست؛ زیرا اگر خودگرایی روان‌شناختی درست باشد، بیان‌گر این بوده که ما نمی‌توانیم از روی انگیزه‌ای به جز حب ذات، عمل کنیم. و این خود به این معنا می‌باشد که نمی‌توانیم آگاهانه هدفی به غیر از خیر خودمان را دنبال کنیم و دیگر مفهوم و معنا ندارد که ما مانند خودگرایان بگوییم که

باید به دنبال این هدف باشیم و این سخن که ما باید کاری را انجام دهیم، تنها در صورتی معنا دارد که برای ما مقدور باشد که آگاهانه به نحوی دیگر عمل کنیم و اگر خودگرایی روان‌شناختی درست باشد، در مورد دنبال کردن خیر خودمان، چنین امکانی وجود ندارد و در نتیجه، خودگرایی روان‌شناختی، نه تنها مؤید خودگرایی اخلاقی نیست، بلکه آن را بیهوده و بی‌ثمر هم می‌کند.

نظریه خودگرایی اخلاقی در مقایسه با خودگرایی روان‌شناختی، دارای نقاط اشتراک و افتراقی می‌باشد؛ وجه اشتراک هر دو دیدگاه این است که در هر دو، اصل اساسی، حب ذات است و هدف نهایی، دنبال کردن خیر و منفعت شخصی.

وجوه تمایز این دو دیدگاه نیز این است که نظریه خودگرایی روان‌شناختی برخلاف خودگرایی اخلاقی، نظریه‌ای درباره چیزی که باید باشد نیست؛ بلکه درباره چیزی است که در واقع هست.

بدین معنا که، این نظریه مدعی توصیف واقعیت‌های روان‌شناختی می‌باشد، نه تجویز نمودن آرمان‌های اخلاقی. این نظریه تأکید دارد که همه انسان‌ها، منافع خود را اصل می‌دانند و علاوه بر آن، قادر به انجام کار دیگری نمی‌باشد. بدلیل اینکه اساساً ماهیت انسانی آنها این‌گونه اقتضا می‌کند و خودمحوری تصادفی نیست، بلکه نتیجه اجتناب‌ناپذیر قوانین روان‌شناختی است. (فابنبرگ، ۱۳۸۴: ۵۱)

این، یک ادعای توصیفی است؛ نه تجویزی. هدف این مدعا آن است که مشخص کند در واقع چه چیزی انسان‌ها را به انجام کارهایشان برمی‌انگیزاند. این نظریه در مقام بیان خوب یا بد بودن این‌گونه انگیزش‌ها نیست. (سوبر، ۱۳۸۴: ۹۱) بنابراین این نظریه با نظریه خودگرایی اخلاقی یکسان تلقی نمی‌شوند و تفاوت دارند.

خودگرایی دیدگاهی نتیجه‌گرا است که توصیه می‌کند که ارزش را برای خودمان در نتایج اعمالمان به حداکثر برسانیم. در واقع تجویز آنچه باید باشد است نه آنچه هست. در واقع خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای درباره طبیعت آدمی است که سروکار آن با این پرسش است که مردم چگونه رفتار می‌کنند و می‌گویند افراد در واقع همیشه در جستجوی منافع خود هستند. برعکس، خودگرایی اخلاقی نظریه‌ای هنجاری است؛ یعنی تنها یک توصیف صرف از طبیعت انسانی نیست بلکه وظیفه و تکلیف و یک الزام اخلاقی را برای ما مشخص می‌کند و همه ما را بدان توصیه و تشویق می‌نماید.

نتیجه

همان‌گونه که قبلاً بیان شد. دو دیدگاه عمده در خودگرایی عبارتند از: خودگرایی اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی. در برابر خودگرایی اخلاقی، نظریه سودگرایی و دیگرگرایی قرار می‌گیرد. که هدف در آنها

به حداکثر رساندن خیر و سعادت دیگر افراد است. توجیه خودگرایان از کارهای نیکوکارانه و دلسوزانه برای دیگران این است که این کارها برای دست یابی به نفع شخصی ابزار مؤثری هستند و خیر خود فرد را به حداکثر می‌رسانند. اغلب خودگرایان اخلاقی برای اثبات نظریه خود به خودگرایی روانشناختی استناد می‌کنند. اما با ارائه دلایلی می‌توان اثبات نمود که خودگرایی روانشناختی نه تنها مؤید خودگرایی اخلاقی نیست بلکه آن را بیپهوده و بی‌ثمر هم می‌کند.

نظریه خودگرایی روانشناختی بر پایه حب ذات بنا نهاده شده است. خود یا ذات در این دیدگاه منحصر به خود مادی و جسمانی است و حب ذات برابر است با انگیزه خودمحورانه و نفع شخصی. اما از دیدگاه فلاسفه اسلامی ذات انسان منحصر به خود مادی و جسمانی نیست و انسان دارای بعدی فرامادی و مجرد است و دائمی و فناپذیر است، و مراد از سود و منفعت همان منفعت اخروی و ابدی است. اغلب دلایل موافقان خودگرایی روانشناختی با توسل به انگیزه حب ذات و خوددوستی در انسان و رسیدن به لذت می‌باشد.

در مجموع نظریه خودگرایی اخلاقی در مقایسه با خودگرایی روانشناختی از جهاتی دارای وفاق و اشتراک و از جهاتی تمایز و تفاوت می‌باشد.

- نقاط اشتراک: هر دو دیدگاه از گرایش‌های خودگرایی بوده و در هر دو اصل اساسی حب ذات می‌باشد و هدف نهایی در هر دو دیدگاه دنبال نمودن خیر و منفعت شخصی است.

- وجوه تمایز: نظریه خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای است درباره چیزی که هست و در واقع یک ادعای توصیفی است. اما خودگرایی اخلاقی نظریه‌ای است درباره آنچه که باید باشد و در واقع تجویز آرمان‌های اخلاقی است.

رد و اثبات خودگرایی اخلاقی در رابطه با فلسفه اخلاق و رد و اثبات خودگرایی روان‌شناختی در روان‌شناسی تجربی صورت می‌پذیرد.

نقدهای زیادی بر هر دو نظریه از سوی اندیشمندان وارد شده است که از ریشه و اساس هر دو را رد می‌نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع و مأخذ

۱. پالمر، مایکل، ۱۳۸۸، *مسائل اخلاقی*، ترجمه علیرضا آل‌بویه، سمت، تهران.
۲. ریچلز، جیمز، ۱۳۸۷، *فلسفه اخلاق*، تهران، حکمت.
۲. ژکس، ۱۳۶۲، *فلسفه اخلاق (حکمت عملی)*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر.

۳. سوبر، الیوت، ۱۳۸۴، *جستارهایی در روان‌شناسی اخلاق*، ترجمه منصور نصیری، قم، دفتر نشر معارف.
 ۴. شیدان شید، حسینعلی، ۱۳۸۳، *عقل در اخلاق از نظرگاه غزالی و هیوم*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۵. صدر، سید محمد باقر، ۱۴۰۱ ق، *فلسفتنا*، قم، دارالکتب الاسلامی.
 ۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *تفسیر المیزان*، بیروت، موسسه علمی للمطبوعات.
 ۷. فاینبرگ، جول، ۱۳۸۴، *جستارهایی در روان‌شناسی اخلاق*، ترجمه منصور نصیری، قم، دفتر نشر معارف.
 ۸. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، موسسه فرهنگی طه.
 ۹. کرات، ریچارد، «خودگرایی و دیگر گرایی در فلسفه اخلاق»، *مجله معرفت ترجمه منصور نصیری*، ش ۷۸، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 ۱۰. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سروش.
 ۱۱. کالینسون، دایانه، ۱۳۷۹، *پنجاه فیلسوف بزرگ*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
 ۱۲. لنکستر، لین و، ۱۳۶۲، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر.
 ۱۳. لورنس، توماس، ۱۳۸۴، *جستارهایی در روان‌شناسی اخلاق*، ترجمه منصور نصیری، قم، دفتر نشر معارف.
 ۱۴. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۴ الف، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 ۱۵. _____، ۱۳۸۴ ب، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 ۱۶. هولمز، رابرت، ۱۳۸۵، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
 ۱۷. هابز، توماس، ۱۳۸۰، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
18. Sober, Elliot, *Psychological egoism in Ethical Theories*, edited by tluh lafflette, Blackwell.
 19. Becker, Lawrence, 1992, *A History of Western Ethics*, New York, Garland.
 20. Campel, Richmond, 1999, *Egoism in Encyclopedia of ethics*, Routledge, London.
 21. Pojman, L.P, 1999, *ethics discovering right and wrong*, U.S.A, wadsworth.
 22. Singer, Peter, 1991, *A Companion to ethics*, Oxford.